

پیام کودکان دبستانی

احمد صافی

به پدران، مادران، معلمان، مدیران مدارس

پدران، مادران، معلمان، مدیران، مارا بشناسید و قیمتی کنید

۶ ساله بودم؛ ۶ ساله، که مادرم مرا برای خرید کفش به بازار برد. به هرکفاشی که رسیدیم گفتم: مادر، از این کفاشی برایم کفش بخر، مادرم گفت نه. این جا کفاشی بزرگسالان است، تورا باید به کفاشی خردسالان ببرم؛ تو ۶ ساله ای.

گشت و گشت و سرانجام مرا به کفاشی خردسالان برد و یک یک کفشها را به پای من کرد و اندازه گرفت و سرانجام کفشی مناسب پای من خرید (نه بزرگتر و نه کوچکتر).

آنگاه مرا به لباس فروشی برد و لباسها را یک یک به تن من کرد و لباس مناسب تن مرا خرید (نه بزرگتر و نه کوچکتر).

سپس به کیف فروشی رفت و کیفی مناسب قد و دست من خرید (نه بزرگتر و نه کوچکتر).

همواره مادرم می گفت: تو ۶ ساله ای، ۶ ساله! این مطالبات فرسنگی و بعد به خانه آمدیم:

درخانه مادرم آن گونه سخن گفت و آن گونه از من انتظار داشت که گویا ۱۰ ساله ام، ۱۲ ساله ام؛ نه، مادرم، ۶ ساله ام، ۶ ساله. باور داری؟

آخر، مادرم پای مرا می دید، چون محسوس بود.

قد و دست مرا می دید، چون ملموس بود. اقا، ذهن من، توانایی و قدرت ذهنی مرا احساس و ادراک نمی کرد!

مادرم، باور کن ۶ ساله ام، ۶ ساله. هم جسمانی، هم عقلانی و هم ذهنی. این گونه مرا بشناس و با من حرف بزن. مادرم:

تو زمینه ساز رشد جسم منی، تو پایه گذار عواطف منی، تو بنیان گذار شخصیت منی، تو همدم من، مونس جسم و جان منی، تو مایه رشد ابعاد وجود منی، تو اولین آموزگار سخن گفتن منی.



مادرم: چگونه سپاس گویم تو را که :

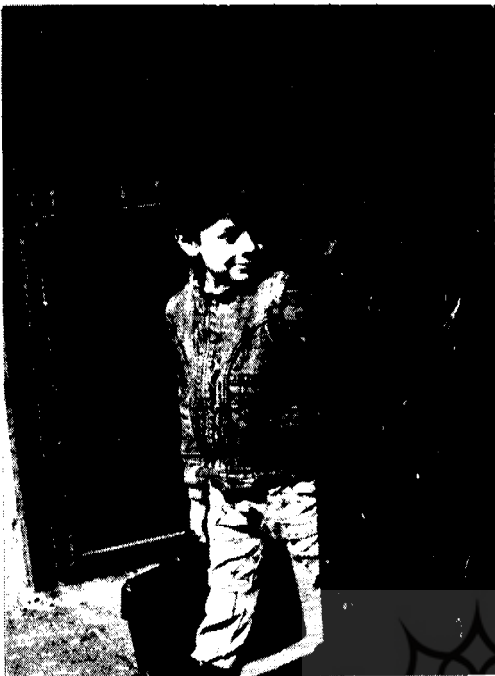
تو همچون معلمی با هر شیوه راه رفتنم آموختی و با شیردادنت جسمم را پرورش دادی . بانگهای گرم و پرمحبت روانم را پروریدی و با قلب آکنده از مهر و عطوفت ، روانم را آرامش بخشیدی و بادستهای گرم و پرمهتر مرادر بغل گرفتی و نوازش کردی . لحظه های گرانبهای عمرت را درراه پرورش جسم و جانم سپری کردی و درهمه حال وهمه جا دلواپسم بودی . شبهای زیادی را بیدارماندی و استراحت و آسایش خود را نادیده گرفتی . باهر لبخند من ، لبخند زدی و درهمه حال وهمه جا مریب ام بودی .

مادرم چشمان قشنگ مرا بخوبی مشاهده کن ، موهای زیبایم را که شانه می زنی خوب ببین ، به کلمات برآمده از حنجره من خوب گوش کن و به سؤالهای پی درپی من برای شناخت جهان هستی پاسخ ده .

مادرم با کلمات آرام و نرم وگرم خود روانم را آرامش ده و نگاههای دوست داشتنی ات و دستهای پرعطوفت و گرمت را برمن بیشتر ارزانی بدار و مرا از همه نظر برای حضور در مدرسه و ورود به دنیای علم و معرفت و تعلیم و تربیت آماده ساز .

• • •

شهریور ماه شد . اسم مرا درمدرسه نوشتند وکم کم مرا برای رفتن به دبستان آماده ام کردند . روز اول مهر شد . روز دلهره ، اضطراب و درعین حال روز امید و روزی دوست داشتنی . علاقه زیادی به مدرسه داشتم و مایل بودم هرچه زودتر درمدرسه باشم و درمیان بچه های مدرسه قرار بگیرم .



ساعت نزدیک به ۸ صبح بود که به همراه مادرم به مدرسه رسیدم. درحالی که دستم در دست مادرم بود و جدا شدن از او بسیار مشکل، نگاهش کردم و به صف بچه‌های مدرسه پیوستم و او را ترک گفتم.

زنگ مدرسه زده شد، همه بچه‌ها صف در صف ایستادند و به کلام خداوند که به توسط یکی از دانش آموزان، با صدای جاذب و زیبایی خوانده می شد گوش فرادادیم.

آنگاه خانمی که او را مدیر مدرسه می گفتند در مقابل بلندگو قرار گرفت و آن گونه سخن گفت که گویا ۱۲ ساله ام، چهارده ساله ام! سالها در مدرسه بوده ام و با همه پیچ و خمها و بگیر و ببندها و رمز و رموز مدرسه آشنا شده ام. نه: مدیر خوب من، باورکن ۶ ساله ام، ۶ ساله. تازه از محیط گرم، مألوف و مأنوس خانه به مدرسه آمده و از مادرم جدا گشته ام.

با من آن گونه حرف بزن که با محیط تازه مدرسه مأنوسم سازی و با آنچه لازم است به تناسب ستم، آشنایم کنی.

دوست داشتم به مدیرم و همه مدیران تعلیم و تربیت کشورم می گفتم که اگر بادنای ۶ ساله ها آشنایی زیادی داشتید و به مشخصه های سرزمین ما بخوبی واقف بودید، چند روز زودتر از بچه های کلاسهای بالاتر مدرسه، به دبستانم فرامی خواندید و با فضای جدید با الهام از اصول تعلیم و تربیت و روان شناسی سازگارم می ساختید.

زنگ کلاس زده شد. بچه ها با نظم خاصی به کلاسهای تعیین شده رفتند و من برای اولین بار وارد کلاس اول دبستان شدم و بر روی نیمکتی از نیمکتهای کلاس نشستم و مشتاقانه منتظر ماندیم تا خانمی که معلمش می گفتند به کلاس ما آمد.

جوانی بود خوش اخلاق، خندان، شاد، گرم و صمیمی.

در آغاز با کلمات گرم و محبت آمیز با ما سخن گفت و نام یک یک ما را پرسید، و به زبانی ساده، آرام و شمرده از طرز آمد و رفت ما حرف زد. او از آداب حرف زدن، سلام کردن، سخن گفتن، نشستن و دستشویی رفتن و... سخن گفت و سپس نام یک یک درسهای ما را بر شمرده، نکاتی چند درباره دفترچه ها و کتابهای درسی ما را بیان داشت.

این معلم خوب ما در اولین روز درس بسیار گرم گرفت، آن گونه که از او و مدرسه خوشمان آمد! دوست داشتم از معلم کلاس اولم می پرسیدم که: ای معلم خوب من:

نقاشی می دانی؟

با قصه های کودکانه دمساز هستی؟

در دوره تربیت معلم خود با اشعار کودکانه آشنا شده ای؟

به رمز و راز روانی کودکان دبستانی واقف شده ای و با سرزمین بکر و صافی و باصفای ما آشنا هستی؟

باور کن: قبل از آمدنم به مدرسه نقاشیها کشیده ام و بادنیای نقاشیهای کودکانه آشنا و دمساز شده ام.

باور کن: قبل از آمدنم به دبستان، قصه ها شنیده ام و حتی به زبان کودکی قصه ها گفته ام.

باور کن: قبل از آمدنم به مدرسه، زمزمه ها کرده ام، شعرهای زیادی حفظ کرده ام. با اشعار کودکانه از زبان مادرم، پدرم، دوستان و همبازیهایم آشنا شده و برای آنان شعرها خوانده ام، نقاشیها کشیده ام، قصه ها گفته ام و از سوی آنان تشویق شده و محبتها دیده ام.

معلم خوب من، با این زبان بامن حرف بزن؛ که زبان من، زبان شعر است و قصه و نقاشی:

چون که با کودک سروکارت فتاد

دوست داشتم معلم من خوش خط بود و خوب می نوشت. مگر نه این است که او پایه گذار خط

من است و آموزگار نوشتار من.

دوست داشتم می دانستم که معلمم از دیدن ما، کاریا ما و درس دادن به ما احساس شادی و

شعف می کند و با سرزمین بکر و دنیای بزرگ و خصایص کودکان دبستانی آشنایی کامل دارد و

قادر است مارا بواقع شناسد و آگاهیهای خود را نسبت به ویژگیهای ما همواره افزایش دهد. ولذا

دوست داشتم خود و سایر بچه های دبستانی را از زبان علم روان شناسی کودک و کودک شناسان



جهان به معلم، مدیرم، پدرم، مادرم و دست اندرکاران تعلیم و تربیت بچه هام معرفی می کردم
ومی گفتم که :

معلمان، مدیران، پدران و مادران باور کنید که :

- ما کودکانی به غل و غشیم .
- باصفا و طراوتیم .
- پرخنب و جوش و خروشیم .
- گرم و با محبتیم .
- صدیق و راستیم .
- پاک و پاکیزه ایم .
- اهل بازی و ورزشیم .
- مشتاق و دلباخته گردشیم .
- جوایف فهم و اهل سؤال و پرسشیم .
- دوستدار بچه ها و لذت بردن از مصاحبت با کودکان و همبازیهای دیگریم .
- ما سرشار از استعداد های متعددیم و مهتا برای ظهور و بروز قدرتهای وجودی خود .
- مانیازمند محبتیم و محتاج توجه و مراقبت و آماده برای رشد جسمانی .
- جست و جوگر محیطیم و آماده برای تجلی رشد هوش .



- مامهیا برای یادگرفتنیم و مستعد برای پیشرفت .
- ماخود محوریم و درجست و جوی گرایش به سوی جمع .
- ماجدا شده از محیط گرم و مانوس خانه و خانواده‌ایم و نیازمند آشنایی و سازگاری با محیط تازه مدرسه .
- مااهل داد و فریاد و سروصداییم و دردنیای قهر و آشتی کودکانه غوطه ور .
- مااهل خوردنیم و نیازمند خواب و استراحت و آرامش .
- پدران ، مادران ، معلمان ، باورکنید ما محتاج به کارگیری حواس مختلفیم ، مابالنده‌ایم ، خلاقیم و مبتکر . ما رامی شناسید؟

ای معلمان خوب دبستانی ما:

- ما را با دنیای کتابها و سرزمین نوشته ها آشنا کنید ، چشم دیدگان ما را به جهان نوشته‌ها باز کنید و انگشتان کوچک ما را آرام آرام و با حوصله با خامه و قلم و نوشتار صحیح آشنا سازید .
 - ما را به آداب زندگی ، سلام کردن ، برخورد کردن ، احترام گزاردن ، طرز نشستن ، خوابیدن ، مسواک زدن ، غذا خوردن ، راه رفتن ، بازی کردن ، منظم بودن ، منضبط بودن ، لباس پوشیدن و ... آگاه و واقف کنید .
 - ای معلمان خوب ما ، ما را با سرزمین زیبا و پر طراوت گیاهان و عالم پر سروصدای حیوانات و خصایص و فواید آنها به تناسب سن و درکمان آشنا سازید .
 - ما را به خوب دیدن درختان و گیاهان و کوهها و رودخانه ها و هر آنچه که در اطرافمان می گذرد ، و به خوب شنیدن صداها و خوب لمس کردن اشیای پیرامونمان بخوبی آشنا کنید و زمینه را برای پرسش بیشتر و تجلی استعداد هایمان مهیا سازید .
- ای معلمان خوب دینی ما:

- ما را با صدای دلنشین خود و یا بارائۀ نوازهایی از صدای قاریان معروف جهان ، با کلام خدا آشنا کنید و روان و قلب کودکانه ما را با آوای الهی دمساز نمایید و به گونه‌ای که در خور سن و فهم ماست ، ما را با خالق هستی ، پیمبران و امامان و مردان خدا آشنا سازید و آرام آرام و به تناسب رشد - مان ، ما را به مفاهیم اخلاقی و مذهبی واقفمان گردانید .

ای مدیران و مربیان ما:

- ما را با بردن به مناطق دیدنی روستاهایمان ، محله مان ، شهرمان ، استانمان و کشورمان ، با جای جای این سرزمین عزیز آشنا کنید و از کودکی عشق به وطن را در ما زنده نگه دارید .

ای معلمان خوب دبستانی ما :

مارا در کلاس درس فعال نمایند و با ارائه ابتکارات خود، به کلاس ما روح و زندگی و حیات اجتماعی و تحرک ببخشید.

مارا با ارزشها و فضائل اخلاقی و انسانی آرام آرام آشنا کنید و خوبیها را همواره به ما نشان دهید و مردان و زنان نمونه و اسوه را به ما بشناسانید.

مدیران ، معلمان و مربیان خوب ما:

باور کنید که در تعلیم و تربیت ، ما اصلیم و اصل ، ما محور برنامه ریزی و مرکز و کانون واقعی آموزش و پرورشیم و همه چیز برای ما و به خاطر ما به وجود آمده و توسعه یافته است .
لذا در هر کلامتان ، نگاهتان ، پیامتان ، ابتکاراتتان ، تشویقها و تنبیه هایتان و مقرراتتان ، به این اصل بها دهید.

پدران ، مادران ، معلمان ، مدیران :

باور کنید:

- مامیهای رشد و نموم .
- ماطولانی ترین دوران کودکی موجودات را می گذرانیم .
- ماسازندگان جامعه آینده ایم .
- ما مهندسان ، پزشکان ، محققان ، مدیران ، معلمان ، استادان ، شاعران ، هنرمندان ، صنعتگران ، عالمان و رهبران آینده ایم . جرقه ها را از کودکی بزنید که در بزرگی دیر است و دیر!

والسلام

خوشرویی و گشاده چهری ، موجب محبت و مایه تقرب به خداست .

امام محمد باقر (ع)